

بررسی سندی متنی «علم و عصمت امام» در کلامی از امام رضا(ع)

صمد عبد‌الهی عابد^۱، جمشید بیات^۲، مصطفی فریدونی^۳

چکیده

جهان اسلام از دیرباز دارای مذاهب فکری و اعتقادی با گرایش‌های خاص از جمله شیعه، معتزله و اشاعره بود. این مذاهب در برخی از مسائل و اعتقادات همچون «امامت و رهبری» دارای اختلاف‌های ریشه‌دار و عمیقی بودند. افرادی با توجه به مبانی فکری و عقیدتی خویش، امامت و به تبع آن، عصمت و اعلم بودن را در غیر پیامبر(ص) نمی‌پذیرفتند و با توجه به شبهه‌هایی همچون نبودن نصی بر امامت ائمه(ع)، خطاکار بودن همه افراد جامعه به غیر از پیامبر(ص)، سعی بر انکار این امر می‌کردند. ولی عالمان امامیه با توجه به مبانی فکری، عقیدتی و نصوص وارده، امامت را مختص امامان معصوم(ع) می‌دانستند. یکی از این نصوص وارده، حدیثی جامع از امام رضا(ع) درباره «صفات امام معصوم» است. در این نوشتار تلاش شده با توجه به این حدیث شریف رضوی، دوصفت ضروری علم و عصمت امام(ع) از نظر عالمان امامیه بررسی و تبیین شود. در این بررسی که به روش کتابخانه‌ای انجام گرفت، مشخص شد این حدیث از نظر سند جزو احادیث «حسن» به شمار آمده و در کتاب‌های معتبر روایی بسیاری نقل شده است و از نظر متن و محتوا هم با اصول عقلی و محکمت و معارف قرآنی، همخوانی و سازگاری تام و تمامی دارد.

واژه‌های کلیدی

بررسی متنی سندی، عصمت، علم امام، امام رضا(ع)

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۳۰ تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۰۲

s1.abdollahi@yahoo.com

jam.bayat@yahoo.com

mostafafridoni@gmail.com

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه شهید مدنی آذربایجان(نویسنده مسئول)

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی

مقدمه

جهان اسلام از دیرباز تاکنون، دارای مذاهب فکری و اعتقادی با گرایش‌های خاص بوده است. پاره‌ای از این مذاهب و گرایش‌ها در زمانی کوتاه یا در میانه تاریخ حیاتشان، طرفداران و هواداران بسیاری یافته و شهرتی به هم رسانده، ولی امروزه جز نام بی‌رسم، چیز دیگری از آنها باقی نمانده است. تاریخ کهن هزار و ۴۰۰ ساله اسلامی با میراثی از آثار مکتوب، از سه بنیان فکری اصلی به نام‌های شیعه، معتزله و اشاعره نام می‌برد؛ اما آنچه نگاه دانشوران مسلمان و بلکه غیرمسلمان را به آثار مذاهب یادشده جلب و جذب نموده، آن است که این مذاهب نقش برجسته و عمده‌ای در سازگاری و ناسازگاری باورهای مسلمانان با داده‌ها و یافته‌های کلامی و حیانی قرآن کریم و سنت نبوی دارند. به همین علت، اختلاف دیدگاه دانشمندان به‌طور عموم و مفسران مسلمان (شیعه، معتزله و اشاعره) به‌خصوص و جدال سخت، دامنه‌دار و بی‌پایان آنان، قصه‌ای شنیدنی و طولانی دارد. اما پنهان نیست که ریشه‌دارترین، باسابقه‌ترین و پردامنه‌ترین اختلاف دیدگاه نزد عموم عالمان مذاهب یادشده، موضوع «امامت اهل بیت^(ع)» بعد از عصر رسالت محمدی است. عالمان شیعه، معتزله و اشاعره، دریافت‌ها و برداشت‌های متفاوتی از موضوع امامت و ویژگی‌ها و شرایط امام دارند. عالمان امامیه، هم‌رأی و هم‌داستان بر این باورند که امامان اهل بیت^(ع) که از خاندان پیامبر بزرگوار اسلام^(ص) برگزیده شده‌اند، تداوم‌بخش خط نبوت و رسالت‌اند. بر این پایه، امام معصوم، همه وظایف و مسئولیت‌های نبوی جز موارد مخصوص مقام نبوت و رسالت را بر عهده دارد. از این‌رو همانند مقام نبوت، دارا بودن امتیازها، فضیلت‌ها و صفاتی همچون عصمت، دارا بودن علم لدنی و ... از شرایط اصلی و اولی مقام امامت است. این موضوع در روایت‌های رسیده از پیامبر^(ص) و امامان معصوم^(ع) به روشنی بیان شده است. اما افرادی (گروهی از معتزله) با توجه به مبانی فکری و عقیدتی خویش، عصمت را در غیر پیامبر اکرم^(ص) نمی‌پذیرند و دلایل و شبهه‌هایی که بر عدم عصمت و امامت امامان معصوم^(ع) می‌آورند به این قرار است: ۱. نص بر امامت ائمه^(ع) نداریم؟ ۲. امام می‌تواند گناهکار باشد؟

۳. زمانه می‌تواند بدون امام باشد؟ (آلوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۲۶).

به همین خاطر در این حیطة، به بررسی روایت جامعی از امام رضا(ع)، درباره امامت و صفات ویژه امام معصوم پرداخته می‌شود.

در این مقاله، پس از تبیین لغوی و اصطلاحی «امام» و «امامت»، درباره ضرورت امامت و سند، دلالت و نکات بلاغی روایت مورد بحث بررسی و سعی می‌شود صفات ضروری امام از جمله عصمت و علم مورد بررسی و تبیین قرار گیرد.

امام از دیدگاه لغت‌شناسان

لغت‌نویسان، ریشه واژه «امام» را از «امّ» به معنای «اصل، پایه و قصد کردن» یاد کرده و چند معنا برای آن برشمردند که عبارت‌اند از: پیشوا، پیشرو، سرپرست، دلیل، راهنما، طناب و چوبی که در ساختمان به کار برده می‌شود تا پایه‌های آن به صورت برابر قرار گیرد و نیز نشانه‌ای که سپاهیان لشکر به دنبال آن حرکت می‌کنند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ماده امّ؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق: ماده امّ؛ راغب‌اصفهانی، ۱۳۶۲، ماده امّ؛ دهخدا، ۱۳۷۳: ماده امّ).

ناگفته نماند که واژه امام دارای اشتراک معنوی است، یعنی هم درباره افراد شرور و هم درباره افراد مثبت و متعالی به کار برده می‌شود. راغب‌اصفهانی در مفردات نوشته است:

الإمام الموثّم به، إنسانا كأن یقتدی بقوله أو فعله، أو کتابا، أو غیر ذلك محققا كان أو مبطلا، و جمعه: أئمة؛ امام به کسی گفته می‌شود که پیش رو قرار گرفته است، خواه از افراد انسانی باشد که دیگران به گفته یا عملش اقتدا نموده‌اند یا نوشته‌ای که پیش رو قرار دارد یا غیر آن باشد و فرقی ندارد که امام حق‌گرا یا باطل‌گرا باشد و جمع آن «ائمه» است (۱۳۶۲: ماده امّ).

مفهوم اصطلاحی امام

علامه حلی به عنوان یک متکلم شیعی می‌گوید: «الامامة رئاسة عامّة فی الدّین والدّنیة لشخص من الاشخاص نیابة عن التّبی (ص)؛ امامت عبارت است از یک ریاست عامه در جمیع شئون دین و

دنیای مردم برای شخص معینی از انسان‌ها به‌عنوان نیابت و جانشینی از پیامبر(ص) (حلی، ۱۳۷۸: ۴۰۴).

این نیابت اعم از بیان احکام، اجرای حدود، اداره جامعه، ایجاد عدالت اجتماعی، جنگ، صلح و ... است.

با استفاده از دیدگاه دیگر دانشمندان امامیه می‌توان گفت:

امام به کسی گفته می‌شود که از ناحیه پیامبر گرامی(ص) و به اذن پروردگار، ریاست یافته است تا امور دینی و دنیوی مردم را بر عهده گیرد و دین و دنیای آنان را سامان و آباد سازد و از این رو بر مردم لازم شمرده است تا از دستورهای وی پیروی و اطاعت کنند (رک: مظفر، ۱۳۹۶ق، ج ۲: ۴).

ضرورت امامت

اینکه آیا اصولاً وجود امام و رهبر در جامعه بشری ضرورت دارد یا خیر و اگر ضرورت دارد، ضرورتش شرعی است یا عقلی و آیا نصب امام بر خداوند واجب است یا انتصاب آن بر انسان‌ها واجب است و به عبارتی دیگر آیا نصب امام، انتخابی است یا انتصابی، از سؤال‌هایی بوده که ذهن مسلمانان را از دیرباز مشغول خود کرده است.

در اصطلاح و به‌خصوص با توجه به نگرش عالمان شیعه، امام و امامت، تعریف خاصی پیدا می‌کند و سابقه تاریخی آن، به زمانی بازمی‌گردد که آخرین پیامبر الهی چشم از جهان فرو بست. عده‌ای از مهاجرین و انصار در مکانی به نام سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و در اندیشه تعیین خلیفه برای اداره امور امت برآمدند؛ در آن گردهمایی کسی از خاندان رسالت به‌دلیل دلمشغولی آنان به مسئله تدفین رسول اکرم(ص) حضور نداشتند و علاوه بر آن، برخی از نزدیک‌ترین یاران پیامبر(ص) در آن جلسه شرکت نداشتند یا دعوت به شرکت در آن گردهمایی نشدند. باری، در اجتماع سقیفه بنی ساعده، بعد از گفتگوها و شور و مشورت‌ها همراه با اختلاف دیدگاه میان افراد و پاره‌ای از بزرگان مهاجر و انصار، این نتیجه رقم خورد

که ابوبکر بن ابی قحافه از گروه مهاجران به عنوان خلیفه و جانشین رسول خدا^(ص) انتخاب و امامت امت اسلامی بر دوش وی نهاده شد (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲: ۳۱).

اما آیا قصه انتخاب خلیفه مسلمین به همین سادگی و راحتی به پایان رسید؟ تاریخ نگاران جواب منفی داده و نوشته اند: خاندان بنی هاشم و پیشگام آنان حضرت علی^(ع) و دخت بزرگوار رسول اکرم^(ص)، حضرت زهرا^(س) و عده ای از صحابی نامدار و با سابقه مانند سلمان فارسی، مقداد، ابوذر غفاری و ... فریاد اعتراض به انتخاب ابوبکر بلند کردند (همان: ۴۵۵).

با این توصیف چگونه می توان ادعای اجماع و اتفاق در انتخاب خلیفه کرد؟ این چگونه اجماعی است که بی حضور این جماعت سرشناس حاصل می شود؟ قرن هاست این پرسش و همانند آن، پیش روی خردمندان، اندیشمندان و پژوهشگرانی که به دور از تعصب های ناروای فرقه ای به تحقیق و جستجو می پردازند، قرار دارد اما بی پاسخ مانده است.

به نظر برخی از آن تاریخ به کسانی که معتقدند امامت امت بعد از دوره رسالت از ناحیه خدای متعال و به دست پیامبر اسلام^(ص) بر دوش امیر مؤمنان علی^(ع) نهاده شده است، شیعه گفته می شود. این باور ریشه دار و پایدار، اولین تعریف از مفهوم امامت در اندیشه شیعه را نشان می دهد؛ اما با عبور از این تاریخ و پیدایش جریان های مختلف فکری، ایده های تازه ای در بستر جامعه مسلمانان به وجود آمد و دایره مفهوم امام و امامت، به قانون قبض و بسط دچار شد و هر فرقه و مسلک، برداشتی خاص از این مفهوم ارائه دادند و نتیجه آن، به وجود آمدن مذاهبی با نام های مختلف بود.

امروز اغلب این مذاهب در صحنه جامعه اسلامی حضور ندارند؛ ولی پاره ای از آنها باقی مانده و دارای پیروانی بسیار یا اندک در سراسر جهان اند. از مذاهب شیعه سه جریان فکری و فرقه ای (امامیه، زیدیه و اسماعیلیه) وجود دارد که تعریف آنها از امام و امامت با آنکه در نقطه هایی اشتراک دارند، متفاوت است (عظیمی فر، ۱۳۸۹: ۳۲).

دانشمندان امامیه معتقدند: بشر همیشه نیاز به امام و رهبر دارد و این ضرورت عقلی بوده و بر خداوند واجب است که شخصی را به عنوان امام و رهبر نصب کند و مسئله انتصابی

است؛ نه انتخابی و یکی از استدلال‌های ما این است که نصب امام در جامعه، لطف است (صغری) و لطف بر خدا واجب است (کبری)، پس نصب امام بر خدا واجب است (نتیجه)، هر کسی که اهل مطالعه باشد و تجربه سیاسی باشد، می‌داند هرگاه جامعه دارای رهبری شایسته باشد، او راهنمای مردم باشد و جلوی ستمگران را بگیرد، سرکشان و متجاوزان به حریم دیگران را سر جای خود بنشانند، داد مظلوم از ظالم بازستانند، عدالت اجتماعی را برقرار سازد، حدود الهی را اجرا کند، با متخلف برخورد قاطع داشته باشد، مردم را به اطاعت خدا دعوت کند و از نافرمانی حق برحذر دارد و... یقیناً چنین جامعه‌ای به اطاعت، نزدیک و از معصیت، دور خواهد بود و معنای لطف هم همین است (همان: ۴۰۳).

با این وجود، گاهی ما انسان‌ها با پذیرش لطف الهی مخالفت می‌کنیم و از آن جمله است آنچه برخی امت‌های پیشین، پیامبران و رهبران دینی خود را با شکنجه، قتل و غیره از بین می‌بردند و از آنجا که نبی مکرم اسلام (ص)، آخرین پیامبر و اوصیای ایشان، آخرین اوصیای بلافصل اند، لازم است خداوند متعال، آخرین ذخیره‌های خود را از خطرها مصون بدارد و در این راستا، امام دوازدهم^(ع) را به غیبت می‌برد و «راز اصلی غیبت آن حضرت این است که از شر جباران و ستمگران محفوظ بماند» (رک: مصباح یزدی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۸۶).

البته در زمان غیبت هم مردم به کلی از فیوضات آن حضرت بی‌بهره نیستند و به تعبیری که در روایت‌ها آمده، همانند خورشیدی که پشت ابر باشد، کمابیش از نور او استفاده می‌کنند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۲: ۹۲).

افراد بی‌شماری هرچند به صورت ناشناس به زیارت ایشان مشرف شده و برای رفع گرفتاری‌های مادی و معنوی، از آن بزرگوار، بهره‌مند شده‌اند و اساساً حیات آن حضرت، عامل مهمی برای دلگرمی و امیدواری مردم است تا خود را اصلاح و آماده ظهور کنند (مصباح یزدی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۳۸۶).

علاوه بر آن، به افراد خاصی که فقیه، عالم، نفس‌نگهدار، مطیع امر مولا و مخالف هوای نفس باشند، اجازه داده که با اجتهاد و استنباط‌های روشمند خود، مردم را راهنمایی کنند و

بر مردم واجب است از چنین افرادی تبعیت نکند.

روایت‌هایی مثل مقبوله عمر بن حنظله که براساس فرمایش امام صادق^(ع)، کسانی که حدیث امامان^(ع) را روایت کنند و حلال و حرام آنها را شناسند، از جانب امام حاکم بر امت اسلامی هستند (حرعالملی، ۱۴۲۴ق، ج ۲۷: ۱۳۶، باب ۱۱ از کتاب قضا، حدیث [۳۳۴۱۶]).
 نامه امام زمان^(ع) به شیعیان که در رویدادهای زمان باید به روایان حدیث ما رجوع کنید که آنان، حجت‌های من بر شما هستند و من حجت خدا بر ایشان هستم (همان، ج ۲۷: ۱۴۰، باب ۱۱ از کتاب قضا، حدیث [۳۳۴۲۴]) و حدیث امام حسین^(ع) که مجاری امور به دست علماست و امین بر حلال و حرام خدا هستند (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۹: ۵۲۲، حدیث اول) بر این امر دلالت می‌کنند که جای بحث آن اینجا نیست.

متن حدیث

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:
 كُنَّا مَعَ الرَّضَاءِ^(ع) يَمُرُّو فَاَجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدِمِنَا فَأَدَّارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَ ذَكَرُوا
 كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَيَّ سَيِّدِي^(ع) فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَسَمَّيْتُ^(ع) ثُمَّ قَالَ يَا
 عَبْدَ الْعَزِيزِ... أَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمْرِهِ^(ص) «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ
 نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مانده/۳) وَ أَمْرَ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ وَلَمْ يَمِضْ^(ص) حَتَّى بَيَّنَّ
 لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَيَّ قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلَيًّا^(ع) عَلِمًا وَ
 إِمَامًا... الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَيَّ عِبَادَهُ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الذَّائِبُ
 عَنْ حُرْمِ اللَّهِ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَبْرَأُ عَنِ الْعُيُوبِ الْمُخْصُوصُ بِالْعِلْمِ الْمَوْسُومُ... وَ الْإِمَامُ
 عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ لَا يَنْكُلُ مَعْدِنِ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ وَ التُّسْكِ وَ الرَّهَادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ مَخْصُوصٌ
 يَدْعُوهُ الرَّسُولُ^(ص) وَ تَنْسَلُ الْمُطَهَّرَةُ الْبُتُولُ لَا مَعْمَرَ فِيهِ فِي تَسَبُّبٍ وَ لَا يُدَانِيهِ دَوْحَسَبٌ فِي الْبَيْتِ مِنْ
 قُرَيْشٍ وَ الذَّرْوَةَ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعِزَّةَ مِنَ الرَّسُولِ^(ص) وَ الرَّضَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ... فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ
 مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ آمَنَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ وَ الْعَثَارِ يُخْصُهُ اللَّهُ بِالدَّلِيلِ يَكُونُ حُجَّتَهُ عَلَيَّ عِبَادَهُ
 وَ شَاهِدَهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ...؟! ... اى عبدالعزیز! در آخر عمر پیامبر^(ص) در حجة‌الوداع این آیه
 بر ایشان نازل شد «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و

اسلام را برای شما [به‌عنوان] آیینی برگزیدیم» (مأئده/۳). همانا امامت از شرایط کمال و اتمام دین است و پیغمبر (ص) از دنیا نرفتند تا آنکه نشانه‌های دین را برای امتشان بیان کردند، راه‌هایشان را روشن ساختند، آنها را بر شاهراه حق واداشتند و علی (ع) را به‌عنوان پیشوا و امام منصوب کردند. امام، امین خداست در میان خلقتش، حجت او بر بندگانش، خلیفه او در بلادش، دعوت‌کننده به‌سوی خدا و دفاع‌کننده از حقوق اوست، امام، از گناهان پاک و از عیب‌ها برکنار است، به دانش مخصوص و به خویش‌ننداری نشانه‌دار است، امام، عالمی است که نادانی در او راه ندارد، سرپرستی است که عقب‌نشینی ندارد، کانون قدس، پاک، طاعت، زهد، علم و عبادت است، دعوت پیغمبر (ص) به او اختصاص دارد، از نژاد پاک فاطمه بتول (س) است، در دودمانش جای طعن و سرزنشی نیست و هیچ شریف‌نژادی به او نرسد، از خاندان قریش و بنی‌هاشم، از عترت پیغمبر (ص) و مورد پسند خدای عزوجل است، پس او معصوم است و تقویت‌شده و با توفیق استوار شده، از هر گونه خطا و لغزش و افتادنی در امان است، خدا او را به این صفات امتیاز بخشیده تا حجت رسایی او باشد بر بندگانش و گواه بر مخلوقش و ... (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۹۹).

۱. بررسی سندی حدیث

این حدیث، مرفوع است و حدیث مرفوع، حدیثی است که در آن قول یا فعل یا تقریری به معصوم نسبت داده شود؛ چه سند آن به معصوم متصل و چه منقطع باشد (شهید ثانی، ۱۴۲۳ق: ۳۱). بدین جهت استاد بهبودی این حدیث را در گزیده کافی که بنایش درج احادیث صحیح بوده، نیاورده است (رک: ۱۳۶۳ش: ۶۱-۶۰)؛ ولی بنابر گفته علامه مجلسی، این حدیث در احتجاج طبرسی و غیبت نعمانی و غیره (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۳۷۶) و در عیون اخبار الرضا، امالی صدوق و کمال‌الدین و معانی الاخبار نیز ذکر شده است (کلینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱: ۴۸۸، پاورقی) که در برخی موارد به‌صورت مسند ذکر شده که به‌عنوان نمونه در معانی الاخبار صدوق با این سند ذکر شده که صدوق از ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از ابواحمد قاسم بن محمد بن علی هارونی از ابوحماد عمران بن موسی بن ابراهیم

از حسن بن قاسم رقام از قاسم بن مسلم از برادرش عبدالعزیز بن مسلم به صورت سماع نقل می‌کند (۱۳۸۹: ۱۹۲، حدیث ۲ [۱۲۱]) که بر توثیق برخی از این افراد گواهی نشده است.

ابومحمد قاسم بن علاء

وی از اهالی آذربایجان است (اردبیلی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲: ۱۹). او را می‌توان از کسانی شمرد که توفیق همراهی چندین امام معصوم^(ع)، (امام هادی، امام حسن عسگری و امام زمان^(ع)) را داشته و به مقام وکالت نائل آمده است (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۳۰۸) و از آنجا که وکلا به دو دسته تقسیم شده‌اند: عده‌ای ممدوح بودند و دسته‌ای به انحراف رفتند و گمراه شدند. از جمله وکلای ممدوح، قاسم بن علاء است.

بنابر آنچه شیخ طوسی بدان اشاره فرموده، او را از کسانی شمرده است که وکیل بوده و به انحراف نرفته است (همان).

همچنین در *رجالش* وی را جلیل‌القدر معرفی می‌کند (همان، ۱۳۷۳: ۴۳۶).

همچنین از مضامین توقیعات چنین استنباط می‌شود که جلالت قدر، منزلت مقامش عالی و مورد توجه و عنایت امامان^(ع) بوده است. در مجامع روایی، روایت‌های او یا به واسطه از امام آمده است یا در مواردی بدون واسطه از امام عسکری^(ع) و امام زمان^(عج) نقل می‌کند. قاسم، علاوه بر اینکه وکیل امام زمان^(عج) بوده، توقیعات و نامه‌هایی هم از جانب آن حضرت برای او صادر می‌شده است، از جمله این توقیعات و نامه‌ها می‌توان به منابع ذیل مراجعه کرد (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ۵۱۹؛ کشی، ۱۳۶۳: ۵۳۵)، با این حال می‌توان گفت، از آنجا که وی مورد توجه و اعتماد امامان^(ع) قرار گرفته و همچنین بنا بر گفته شیخ طوسی که وی را جلیل‌القدر و از وکلای ممدوح دانسته، ایشان ثقه است.

عبدالعزیز بن مسلم

از اصحاب امام رضا^(ع) بوده است (خوئی، ۱۳۷۱، ج ۱۱: ۳۹).

از وی در باب نادر درباره فضائل امام، از امام رضا^(ع) روایت شده است (اردبیلی، ۱۴۰۳ ق،

ج ۱: (۴۵۹).

این حدیث مرفوع بوده و برخی سلسله سند ذکر نشده است؛ ولی در جهت تقویت آن باید گفت این حدیث با سند کامل توسط شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین و تمام النعمه* بدین صورت نقل شده است: «حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل قال حدثنا محمد بن یعقوب قال حدثنا ابو محمد القاسم بن العلاء قال حدثني القاسم بن مسلم عن اخيه عبدالعزيز بن مسلم...» (۱۳۹۵ ق، ج ۲: ۶۷۵). ولی اشکال در این است که شیخ صدوق این حدیث را به سندش از کلینی نقل می‌کند و کلینی هم از قاسم بن علاء به‌طور مرفوع از عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا^(ع) نقل کرده است. چگونه می‌شود کلینی در *کافی* مرفوعاً نقل کرده، ولی شیخ صدوق به نقل از کلینی مسند نقل کرده است؟

حل اشکال: شیخ صدوق این روایت را از کتاب *کافی* کلینی اخذ نکرده است. بیان مطلب اینکه نجاشی، ضمن ترجمه کلینی و بیان کتاب‌های کلینی، غیر از *کافی* که در مدت ۲۰ سال تصنیف کرده است، کتاب *رسائل الائمة^(ع)* را می‌شمارد (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۷۷) و شیخ طوسی در فهرست نیز آن را از کتاب‌های کلینی می‌شمارد و می‌گوید: «وله کتاب الرسائل» (۱۴۲۰ ق: ۱۳۵)، این کتاب کلینی به‌دست ما نرسیده؛ ولی در دست شیخ صدوق بوده و در مواردی از آن اخذ کرده است. از آنجا که کسانی چون محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی و محمد بن موسی بن متوکل از ثقات هستند (خویی، ۱۳۷۱: ۱۹-۱۸، ۳۰۰-۵۴) و اینکه قاسم بن مسلم نیز از اصحاب امام صادق^(ع) و فاضل و ممدوح هستند (همان: ۱۵ و ۶۲) و از آنجا که درباره‌ی روایان این حدیث ذمی ذکر نشده و اکثر روایان آن، ثقه و مورد مدح هستند، می‌توان این حدیث را در شمار احادیث حسن به‌شمار آورد.

۲. غریب اللغه و نکات بلاغی حدیث

در حدیث مذکور، اصطلاحاتی وجود دارد که فهم آنها برای فهم حدیث، ضروری است،

از جمله:

۱. عبارت «أَمِينُ اللَّهِ» یعنی امانت دار علم و دین خداوند (مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۲، ۳۸۶).
۲. عبارت «وَالذَّابُّ عَنِ حُرْمِ اللَّهِ» به ضم الحاء و فتح الراء جمع «الحرمه» است یعنی دوری از محرمات خداوند یا آنچه امر بر بزرگی و رعایت آن شده است از قبیل حرمت خانه خدا، کتاب، خلق، فرائض، نواهی و اوامرش (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲: ۳۸۶) که امام مانع هتک حرمت خانه خدا می شود (مازندرانی، ۱۴۲۹ ق، ج ۵: ۲۱۲).
۳. عبارت «عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ» یعنی امام در چیزی که امت به آن نیاز دارد، جاهل نیست (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲: ۳۹۴).
- امام باید به هر چیزی که امت تا قیامت به آن احتیاج دارد دانا باشد والاغرض از امامت باطل و سرگردانی واقع می شود. واجب است خدا، امام را در اصل فطرت به کمال زیرکی و عقل تیزفهمی قرار دهد (مازندرانی، ۱۴۲۹ ق، ج ۵: ۲۲۶).
۴. عبارت «رَاعٍ» یعنی سرپرست تمام موجودات از طرف خداوند و عبارت «لَا يَتَكَلَّبُ» یعنی سرپرستی که ضعف در او راه ندارد.
۵. عبارت های «مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَّارَةِ وَ التُّسْكِ وَ الزَّهَّادَةِ» به ترتیب به معنی امامی که کانون قدس، پاکی، طاعت، زهد و عبادت باشد (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲: ۳۹۴).
- امام باید از لحاظ علمی، افضل مردم باشد و از جهت خداترسی، کامل ترین و از جهت عمل، بیشترین باشد، چرا علم، خشیه را می آفریند و خشیت، عمل را، پس هرکس که این امور در او جمع شود، علوم نظری در نزد او ضروری است و پیامبر^(ص) به اتفاق امت، عالم ترین امت بود که روایت های عامه نیز بر آن دلالت دارد، عقل سلیم اقتضاء می کند که نائیش نیز برترین امت باشد و به غیر از امیرالمؤمنین^(ع) کسی به این صفات، توصیف نشده است و ... پس چگونه با آرای قاصر می توان امام بعد از پیامبر^(ص) را برگزید؟ (مازندرانی، ۱۴۲۹ ق، ج ۵: ۲۲۷).
۶. عبارت «مُخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ^(ص)» یعنی امامی که ادامه دهنده دعوت پیامبر^(ص) به سوی خداست، همچنان که خداوند در قرآن فرمود: «أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَيَّ بِصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي؛ که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم» (یوسف/۱۰۸).

پیامبر^(ص) در این مورد می‌فرماید: «لا یبلغه إلا أنا أو رجل منی أو بدعاء الرسول إیاه قبل سائر الخلق أو للامامه أو بدعاء الرسول له»، همان‌گونه که پیامبر^(ص) فرمودند: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ» و همچنین فرمودند: «اللهم أذهب عنهم الرجس، اللهم ارزقهم فهمی و علمی و غیرهما» (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲: ۳۸۶؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۳: ۲۷۱).

۷. عبارت «الْبُتُولِ» به معنی «القطع» است، به همین معناست که فاطمه زهرا^(س) بتول نامیده شدند، چون از نظر فضل و دین از بقیه زنان قطع شده است. به عبارت دیگر، یعنی از بقیه پاک‌ترند.

۸. عبارت «لَا مَعْمَزَ فِيهِ فِي نَسَبٍ»، المعمز، مصدر یا اسم مکان از غمز بوده که به معنی «طعن» است یعنی امامی که در دودمانش جای طعن و سرزنشی نیست (مازندرانی، ۱۴۲۹ ق، ج ۵: ۲۲۸).

۹. عبارت «فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ» یعنی امامی که از خاندان قریش و به‌صورت خاص، از بنی‌هاشم بوده و حرف «مِنْ» در این عبارت، مِنْ «بیانیه» است و دلالت بر این دارد که همانا امام بدون شک از قریش است.

در روایت‌های عامه نیز به این مطلب که امامان ۱۲ گانه از قریش هستند، اشاره شده و از آن جمله است که مسلم در صحیح خودش ۱۰ حدیث آورده که به این مطلب اشاره دارد و از آن جمله است آنچه از جابر بن سمره روایت شده است که گفت: همراه پدرم بر پیامبر^(ص) وارد شدیم، از آن حضرت شنیدیم که فرمودند: «از این امت کم و کاسته نمی‌شود تا زمانی که از آنها ۱۲ خلیفه ظاهر شود، سپس به‌صورت آهسته در مورد علی^(ع) فرمودند: همگی اینها (اهل بیت^(ع)) از قریش هستند» (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲: ۳۸۶).

۱۰. همچنین عبارت «مُؤَيَّدٌ» یعنی قوت و تقویت‌شده به‌وسیله ملائکه و... و عبارت «مُسَدَّدٌ» یعنی استوارشده به‌وسیله روح‌القدس (همان: ۳۹۹).

۳. نکات مهم و فقه‌الحدیثی

امامت معصومان، کمال دین

«أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ۱۹۹).

امام رضا^(ع) در این مورد و در همین حدیث می‌فرمایند: در حجة الوداع که در سال آخر عمر پیامبر^(ص) بود، این آیه نازل شد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/۳).

حضرت در ادامه فرمودند: موضوع امامت، از کمال دین است و پیغمبر^(ص) از دنیا نرفتند تا آنکه نشانه‌های دین را برای امتشان بیان کردند، راه ایشان را روشن ساختند، آنها را بر شاهراه حق واداشتند، علی^(ع) را به‌عنوان پیشوا و امام منصوب کردند و همه احتیاج‌های امت را بیان کردند. پس هر که گمان کند خدای عزوجل دینش را کامل نکرده، قرآن را رد کرده و هر که قرآن را رد کند، به آن کافر شده است (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ۱۹۹).

اکمال گاهی به معنای اتمام ذات چیزی به‌کار می‌رود مانند کامل شدن نوع به‌سبب فصل و کامل شدن خانه به‌وسیله ستون‌ها و سقف و گاهی در اتمام چیزی به‌سبب محسنات و متممات زاید بر ذاتش استعمال می‌شود مانند کامل شدن انسان به‌سبب مهارت در علوم و صنایع و کامل شدن خانه به تزئینات و فرش کردن آن و مقصود از دین در اینجا عبارت از اسلام است که با بیعت عام نبوی و قبول احکام نبوی حاصل می‌شود و مقصود از کامل شدن آن، اتمام ذاتی آن است، زیرا اسلام بر پنج رکن بنا شده که رکن آخر آن ولایت بوده و آن، بیعت با علی^(ع) به امامت است، زیرا ولایت به معنی محبت یا اعتقاد ولایت علی^(ع) خارج از اعمال قالبی اسلام است، پس نمی‌تواند از ارکان اسلام و متمم‌های احکام قالب باشد، ولی به یک اعتبار، در خارج ذات اسلام می‌تواند متمم اسلام باشد، زیرا اسلام مانند ماده ولایت است و چون باید ولایت را هم به آن معنی بگیریم که از ارکان اسلام است و آن عبارت از ایمانی است که در قلب داخل شده، به‌وسیله آن حرکت و سیر الی الله حاصل می‌شود، در این صورت ولایت به‌منزله صورت برای اسلام می‌شود و صورت اگرچه حاصل از ماده اسلام بوده و با وجودی که قوام و بقای ماده به آن است، ولی از ذات ماده خارج است (گنابادی، ۱۴۰۸ ق، ج ۴: ۲۸۳).

شیخ طبرسی در پاسخ به اقوال بعضی از افراد که «اکمال دین» را کامل شدن حلال و

حرام الهی یا حج می‌پندارند، می‌نویسد: مگر دین خدا قبلاً ناقص بود که خداوند در روز عرفه آن سال، کاملش کند؟! در ادامه می‌گوید: دین خدا همواره کامل بود، اما قبلاً در معرض نسخ و افزونی بود و در آن زمان به وسیله وحی چیزهایی حلال یا حرام می‌شد و با این مطلب منافات ندارد که هنگامی که دین به مرحله‌ای برسد که از هر گونه فزونی و کم و کاست ایمن باشد، کامل خوانده شود، مثل اینکه گویند: عدد ۱۰ کامل است و چون عدد ۱۰۰، بیشتر و کامل‌تر است، عدد ۱۰، ناقص شمرده نمی‌شود.

در ادامه، ایشان روایت‌هایی از امام باقر و امام صادق (ع) بیان می‌کنند که فرمودند: این آیه، هنگامی نازل شد که پیامبر (ص) در روز غدیر خم، در حین بازگشت از حجة الوداع، علی (ع) را برای مردم، علم و پیشوا ساختند. می‌فرمایند: آخرین امر واجبی که خداوند نازل فرمود، همین است. بعد از آن دیگر، فریضه‌ای نازل نشد. همچنین می‌فرمایند: سید عالم، ابوالحمد، مهدی بن زرارحسینی از ابوالقاسم، عبیدالله بن عبدالله حسکانی، از ابوعبدالله شیرازی از ابوبکر جرجانی، از ابواحمد بصری، از احمد بن عمارین خالد، از یحیی بن عبدالحمید حمانی، از قیس بن ربیع، از ابی‌هارون عبیدی، از ابوسعید خدری روایت کرده است که چون این آیه نازل شد، پیامبر (ص) فرمودند «الله اکبر! که دین کامل و نعمت تمام و خدا از رسالت من و ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) بعد از من، خشنود شد» و فرمودند: «هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوستانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدار، یارانش را یاری و دشمنانش را خوار کن» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۲۰۲).

عبارت «وَأَتَمَّتْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي؛ و نعمتم را بر شما تمام کردم» و از آنجا که اسلام نعمتی از خداست، اما، آن مرکب از ارکان پنج‌گانه است و مجموع چیزی تمام نمی‌شود مگر با تمام شدن جمیع اجزای آن و نیز اسلام ماده ولایت به معنی دیگر است و ماده، قوام و بقایی ندارد مگر به وسیله صورت، پس با ولایت، نعمت اسلام تمام می‌شود.

در عبارت «وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ و بهترین آیین را که اسلام است، برایتان برگزیدم»، چون اسلام از باب اینکه ارکانش ناقص بود و بدون ولایت، نتیجه‌ای از آن حاصل نمی‌شد،

پس مورد رضای خدا نبود و اکنون است (گنابادی، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۲۸۴) و از امام باقر و امام صادق (ع) است که فرمودند:

پس از آنکه پیغمبر (ص)، علی (ع) را در روز غدیر خم برای مردم منصوب کردند، آن وقت که می‌خواستند از حجة الوداع برگردند، این آیه نازل شد، آن دو امام (ع) فرمودند: این امر، آخرین فریضه‌ای است که خداوند نازل کرد و بعد از آن، فریضه‌ای نازل نشده است (همان).

علامه طباطبایی نیز با نادرست دانستن سه احتمال که کلمه «یوم» به معنی دوره و ایام باشد، نه یک روز خاص که آفتاب در آن طلوع و غروب کرده باشد و خلاصه وقتی نتوانستیم بگوئیم مراد از روز، دورهٔ پیدایش دعوت اسلامی یا دورهٔ بعد از فتح مکه یا قطعه زمان بین نزول سورهٔ براءت و رحلت رسول خدا (ص) است، لاجرم و به‌ناچار باید بگوئیم مراد از این کلمه روز معینی است، روزی که آیه در آن نازل شده و قهراً روز نزول این سوره است و از آنجا روشن شد که تمامیت یأس کفار حتماً باید به‌خاطر عامل و علتی باشد که عقل و اعتبار صحیح، آن‌را تنها عامل ناامیدی کفار بداند و آن، این است که خدای سبحان برای این دین کسی را نصب کند که قائم مقام رسول خدا (ص) باشد و در حفظ دین و تدبیر امر آن و ارشاد امت متدین کار خود آن جناب را انجام دهد که جایی برای آرزوی شوم کفار باقی نماند و کفار برای همیشه از ضربه زدن به اسلام مأیوس شوند و این روز، روز غدیر خم، در مورد ولایت علی (ع) نازل شد، یعنی روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت است (۱۴۱۷ ق، ج ۵: ۲۸۵-۲۷۵) و اگر توطئه‌ای هست، از جانب منافقان است، نه کافران.

در اینکه امر امامت به‌منزلهٔ تمام‌کنندهٔ دین بوده، بین شیعه و اهل سنت اتفاق نظر است و به همین دلیل بعد از وفات پیامبر (ص) و قبل از تدفینشان، اقدام به نصب خلیفه و این‌گونه توجیه کردند که نصب امام مهم‌تر از دفن پیامبر (ص) است تا اینکه هیچ زمانی خالی از امام نباشد و این عذر آوردن دلیل بر ایراد مذهبشان است که اگر تأمل شود، فهمیده می‌شود (مازندرانی، ۱۴۲۹ق، ج ۵: ۱۹۷).

مفهوم این فراز به‌طور خلاصه این می‌شود که امامت از اجزای دین است که جز با آن

کامل نمی‌شود و اکمال دین بدون بیان آن، غیرمتصور است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۳۷۹).

امام معصوم، عالم‌تر از تمام انسان‌ها

«الإمامُ عالمٌ لا یجهلُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۹۹).

حضرت در این عبارت به روشنی بیان می‌کنند که پیشوای جامعه، باید از معرفت لازم نسبت به آنچه در رهبری جامعه به آن نیازمند است، برخوردار باشد. این آگاهی به‌طور عمده به دو محور کلی باز می‌گردد: یکی، علم نسبت به آیینی که مبنای نظام اجتماعی و سیاسی جامعه است و دیگری، معرفت نسبت به شیوهٔ درست رهبری. معرفت نخست، جنبهٔ نظری دارد و معرفت دوم، عملی است. از معرفت دوم معمولاً تحت عنوان کفایت در رهبری یاد می‌شود، هوش و دانش مدیریت.

متکلمان اسلامی در لزوم علم برای امام، اختلافی ندارند، چنان‌که کفایت و توان مدیریت را نیز لازم دانسته‌اند، ولی در گستره و مقدار علم امام در حوزهٔ معارف و احکام اسلامی، دیدگاه‌های متفاوتی را اظهار نموده‌اند؛ متکلمان شیعهٔ امامیه، علم و کفایت در امامت را در عالی‌ترین حد لازم، از صفات ضروری امام دانسته‌اند. از آنجا که آنان «عصمت» را از صفات لازم امام می‌دانند و با وجود عصمت، علم و کفایت در عالی‌ترین مرتبهٔ آن تحقق خواهد یافت، نیاز چندانی به ذکر صفت علم و کفایت در رهبری، به‌طور مستقل، احساس نکرده‌اند. با این حال در مواردی آشکارا از آن نام برده‌اند.

شیخ مفید در کلام جامع با استناد به برخی آیات قصص قرآن کریم، «اعلم بودن» را از شرایط خلافت و امامت می‌داند:

۱. داستان تعلیم اسماء به حضرت آدم^(ع)

شیخ مفید با توجه به این داستان بر این باور است که قضاوت‌های علی^(ع) در عصر پیامبر^(ص) بر شایستگی امامت و خلافت ایشان و وجوب تقدم آن حضرت در مقام امامت بر دیگران

دلالت می‌کند، همچنان‌که قرآن در این باره می‌فرماید:

أَفَمَنْ يُهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ پس

آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوار است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟ (یونس/۳۵).
 و در آیه دیگر می‌فرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَدْعُونَ لِلدِّينِ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پندپذیرند» (زمر/۹).

و در قصه حضرت آدم (ع) نیز می‌فرماید:

قَالُوا أَنْتَجِعُ فِيهَا مِنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ... [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. و خدا همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت. سپس آنها را بر فرشتگان عرضه فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی آنها به من خبر دهید. گفتند: منزه می‌تو. ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده.... (بقره/۳۳-۳۰).

خداوند متعال در این آیات در تذکر نسبت به فرشتگان، آدم (ع) را به خلافت شایسته‌تر می‌داند، زیرا او از فرشتگان نسبت به اسماء داناتر و در علم انباء برتر از آنها بود (مفید، ۱۴۱۳ ق، ج ۱: ۱۹۳).

مفسران اهل سنت نیز یکی از شرایط خلافت را اعلم بودن می‌دانند، بیضاوی در این باره گوید: «این آیات بر شرافت انسان، ارزش و برتری علم بر عبادت دلالت می‌کند و اینکه علم شرطی در خلافت، بلکه شرط عمده آن است» (۱۴۱۸ ق، ج ۱: ۷۰).

مراغی (بی‌تا، ج ۱: ۸۵)، زحیلی (۱۴۱۸ ق، ج ۱: ۱۳۱) و دیگر مفسران اهل تسنن همچون بیضاوی به این مطلب اشاره کرده‌اند.

حال شاید ایراد گیرند که از این عبارت بیضاوی و دیگران این‌طور بر نمی‌آید که رهبر جامعه باید اعلم مردم باشد؛ بلکه می‌گویند باید عالم باشد. در پاسخ باید گفت که عالم غیر

اعلم به موارد زیادی که عالم اعلم به آنها علم دارد، جاهل است و لذا تبعیت از عالم غیر اعلم به منزله تبعیت از جاهل بوده ... و این امری عقلی است.

۲. داستان طالوت

شیخ مفید پس از اشاره به آیات تعلیم اسماء، به آیه‌ای که درباره قصه طالوت بوده، استناد کرده است:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ... و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: درحقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است... (بقره/۲۴۷).

مفید در ذیل این آیه می‌فرماید:

خداوند در این آیه، فزونی در علم، نیرومندی طالوت و برگزیده شدن او از ناحیه خدا بر سایرین را دلیل برتری او بر دیگران قرار داده است، این آیات موافق با ادله عقلیه‌اند که ثابت می‌کند اعلم از دیگران، که سایرین در رتبه علمی او قرار ندارند، شایسته‌تر به امامت است و نیز دلالت بر وجوب تقدم علی^(ع) بر همه مسلمانان در خلافت پیامبر^(ص) و امامت بر امت دارد، زیرا در علم و حکمت بر همگان مقدم بوده و دیگران همتای او نبوده‌اند (۱۴۱۳ ق، ج ۱: ۱۹۴).

شیخ طوسی نیز در رساله امامت، دومین صفت از صفات امام را علم دانسته و چنین گفته است:

دومین صفت از صفات لازم برای امام، علم به اموری است که به آگاهی از آنها در امامت خویش نیاز دارند، اعم از آگاهی‌های دینی و دنیوی، مبارزه با دشمنان و جزآن، زیرا بدون داشتن چنین آگاهی‌هایی نخواهد توانست به امر امامت قیام کند (۱۴۰۵ق: ۴۳۰).

ابن میثم بحرانی نیز علم، عفت، عدالت و شجاعت را به عنوان اصول کمال نفسانی یاد کرده و گفته است:

از آنجا که ما عصمت را شرط امامت می‌دانیم، باید امام واجد کمال‌های نفسانی مزبور باشد. امام باید به همه آنچه که در ایفای مقام امامت به آنها نیاز دارد، عالم باشد، خواه علوم دینی باشد یا علوم دنیوی، مانند علم به احکام شرعی، سیاست، آداب و فصل خصومت‌ها، زیرا اگر در امور یادشده جاهل باشد به آنچه بر او واجب است، با عصمت منافات دارد (۱۴۰۶ق: ۱۷۹).

۳. امامان معصوم^(ع)، معدن علم‌الله

از واژگان و مفاهیمی که امامان معصوم^(ع) بارها برای معرفی خود، در مقام متصدیان منصب امامت از آن بهره برده‌اند، تعبیر «معدن و خزان علم‌الله» است. این مفهوم که امامان^(ع) بیش از ۲۰ بار برای تبیین امامت به کار برده‌اند، بیشتر به علم آن بزرگواران اشاره دارد.

امام صادق^(ع) در این رابطه در حدیث صحیح به سدید فرمودند:

تَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ، تَحْنُ تَرَاجِمُهُ أَمْرُ اللَّهِ، تَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ أَمْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِطَاعَتِنَا وَنَهْيِ عَن مَعْصِيَتِنَا، تَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَيَّ مِنْ دُونَ السَّمَاءِ وَفَوْقَ الْأَرْضِ؛ ما خزانه دار علم خدائیم، ما مترجم امر خدائیم، ما مردمی معصوم هستیم، خدای تبارک و تعالی مردم را به فرمانبری ما امر فرموده و از نافرمانی ما نهی نموده است، ما حجت رسائیم، بر هر که زیر آسمان و روی زمین است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۶۹).

براساس آثار مکتوب و موجود، به نظر می‌رسد، این مفهوم برای نخستین بار در دوران امام سجاد^(ع)، آن هم به گونه‌ای مبهم، به کار رفته است. در روایت معتبر از ایشان نقل شده است: «إِنَّ مِنَّا لَخُزَانَ اللَّهِ فِي سَمَائِهِ وَخُزَانِهِ فِي أَرْضِهِ وَلسْنَا بِخُزَّانٍ عَلَى ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ؛ همانا از ماست خازنان خدا در آسمان و خازنان او در زمین و ما خازنان بر طلا و نقره نیستیم» (صفار، ۱۴۰۴ق: ۱۰۴).

چنان‌که روشن است، در این روایت ۱. به اختصاص این مفهوم بر امامان اثنی عشر^(ع) تصریح نشده است و ۲. تبیین نشده است که ایشان خازن و نگهدارنده چه چیزی هستند. امام باقر^(ع)، پس از شهادت امام سجاد^(ع) تبیین متعدد و متنوعی از این مفهوم عرضه کردند که براساس آن، اختصاص این مفهوم به امامان معصوم^(ع) ثابت می‌شود (فاریاب، ۱۳۹۱: ۳۲۱).

در عرف حکما و موافق با شریعت الهی، مراد از خزانه، قوه حفظ‌کننده صور ادراکی جزئی یا کلی است. پس خیال در نزد ایشان، خزانه حفظ‌کننده صورتهای محسوس‌هاست و هم خزانه موهومات و آنچه از اولیات به دنبال آن می‌آید و عقل فعال، خزانه عقلیات از علوم است، اما خزائن علم خداوند سبحان، جواهر عقلیه و ذوات نوریه است که از آمیختگی با مواد و اجرام مبراست، در باب علم و عقل، کمال بالفعل را دارد و در آن، هیچ نقص و قوه استعدادی وجود ندارد، پس علوم آن از جنس صورتهایی که در اجرام نقش می‌بندد، نیست؛ زیرا نفس در آغاز فطرتش، امر بالقوه در باب عقل است و برای آنکه به عقل بالفعل تبدیل شود، نیاز به چیزی دارد که آنرا از حد عقل بالقوه به حد عقل بالفعل تبدیل نماید؛ زیرا هیچ شیئی نمی‌تواند خود را از قوه به فعل و از نقص به کمال برساند و آنچه که نفس را کامل بالفعل می‌سازد، می‌باید خود، عقل بالفعل و در اصل فطرت کامل باشد و گرنه او خود برای خروج از قوه به فعل، احتیاج به کامل دیگری دارد. پس تسلسل لازم می‌آید که محال است. پس وجود ذوات قدسی و جواهر عقلی ثابت می‌شود که به واسطه آنها نفوس کمال می‌یابند و از حالت قابل بالقوه به عاقل بالفعل درمی‌آیند و ایشان کلمه‌های تام خداوند هستند که فناپذیرند، ایشان بر حسب اعتبارها و وجوه مختلف، اسامی متعددی می‌پذیرند که از جمله آنها سخنان الهی، عالم امر و قضای الهی، مفاتیح غیب خداوند و خزائن علم اوست (رستمی، ۱۳۸۸: ۱۲۵).

اگر سؤال شود که چگونه خدا از قول پیامبر (ص) می‌فرماید: «لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ» (انعام/۵۰) ولی امام رضا (ع) خود را خزانه‌دار علم خدا معرفی می‌کنند، باید گفت که مراد از خزینه، منبع فیض الهی است که هستی و آثار آنرا به هر چیزی افاضه می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۱۴۹) و ذاتاً از آن خداست؛ ولی گاهی برای اجرای اوامر و اجرای امور، برخی اطلاعات و اختیارها را به برخی شایستگان اعطا می‌فرماید که خزینه‌داری معصومان (ع) و اطلاع از برخی امور غیبی، از آن جمله است و این افراد بالعرض متصف به آن اوصاف می‌شوند.

۴. امامان معصوم^(ع) وارث علم و فهم پیامبر^(ص)

پیامبر^(ص) در حدیثی در این باره می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي وَ وَاْرِثِي قَدْ أَعْطَاكَ اللهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي» (خزازی، ۱۴۰۱ق: ۱۲۴).

با توجه به این روایت، پس از پیامبر اکرم^(ص)، امام علی^(ع) افضل و اعلم امت‌اند و در میان صحابی و غیر ایشان کسی در علم و فضیلت به پای ایشان نمی‌رسد و همه علوم و دانش‌های اسلامی به ایشان بازمی‌گردد، چنان‌که بسیاری از دانشمندان اهل سنت و شیعه بر این امر اعتراف دارند. شریف‌ترین علوم، علم الهی است، زیرا شرف هر علم در گرو شرافت معلوم و موضوع آن علم بوده و موضوع علم الهی از تمامی علوم، شریف‌تر است. این علم از گفتار علی^(ع) اقتباس و نقل شده و همه راه‌های آن از ایشان آغاز شده و به ایشان پایان یافته است.

امیرالمؤمنین^(ع) پس از پایان جنگ نهروان، ضمن ایراد خطبه‌ای پرشور و حیات‌آفرین، با بیان این مطلب که من چشم فتنه و فساد را کور کردم، جز من کسی را یارای این کار نبود و هرگز توان آن‌را نداشت، فرمودند: «از من پرسید تا در میان شما هستم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۹). البته علم علی^(ع) به علم حق اتصال داشت و بسیاری از دانش‌هایی که دیگران فاقد آن بودند، ایشان از آن به‌خوبی برخوردار بودند و ظرف دلشان مملو از علوم الهی بود، آری علی^(ع) از علوم غیبی و دانش‌هایی نهانی برخوردار بودند و به‌دنبال آن حضرت، این علم خدا و پیامبرش در اختیار ائمه بعدی نهادینه شد که طبیعتاً این علوم را از انبیای الهی به ارث بردند، چنان‌که در روایت‌ها آمده که علی^(ع) فرمودند: «از من درباره اسرار امور غیبی سؤال کنید، زیرا من وارث علوم پیامبران و رسولان هستم» (حسینی مرعشی، بی‌تا: ج ۷: ۶۲۰).

همچنین در روایتی دیگر فرمودند: «أَنَا الَّذِي عِنْدِي مَقَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا بَعْدَ مُحَمَّدٍ غَيْرِي؛ من همان هستم که کلیدهای غیب نزد من است و پس از پیامبر^(ص)، کسی جز من بر آن واقف نیست» (همان: ۶۰۸).

همچنین پیامبر گرامی^(ص) فرمودند: «أَعْلَمُ أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^(ع)؛ داناترین امت من علی بن

ابی طالب^(ع) است» (حرعاملی، ۱۴۲۵، ق، ج ۲: ۲۶۸).

پس امام هادی کسی است که مردم را هدایت می‌کند، از این رو، دست‌کم باید علوم لازم برای هدایت انسان‌ها را به‌طور واقعی و خطاناپذیر در اختیار داشته باشد و در غیر این صورت، غرض از نصب او نقض خواهد شد. امام صادق^(ع) نیز از رسول خدا^(ص) نقل می‌کند که فرمودند: «اهل بیت من هادیان پس از من هستند، خداوند علم و فهم مرا به آنها داده است» (صدوق، ۱۴۱۳، ق، ج ۲: ۶۰۲).

پیامبر^(ص) در روایتی دیگر خطاب به علی^(ع) فرمودند: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ وَأَنْتَ بَابُ اللَّهِ وَأَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ وَأَنْتَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ...» (همان، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶).

امام باقر^(ع) نیز در روایتی دیگر فرمودند: «همانا رسول الله، باب الله بودند که تنها از طریق ایشان، به خدا راه یافت می‌شود و طریق خداوند بودند که هر کس آن‌را می‌پیمود، به خدا می‌رسید. پس از ایشان نیز امیرالمؤمنین^(ع) چنین مقامی داشتند و برای امامان نیز یکی پس از دیگری همین حکم جاری بوده است» (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ج ۱: ۱۹۷).

بنابراین راز و رمز علوم الهی در اختیار معصومین^(ع) است و پیامبر^(ص) همه رازهای نهفته را برای آنان آشکار نموده، تعالیم الهی را به آنها سپرده و تنها آنان ظرفیت پذیرش این امانت بزرگ خداوندی را داشتند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی پژوهشی علوم انسانی

«مَعْصُومٌ... مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ج ۱: ۱۹۹).

قبل از پرداختن به این عبارت حضرت ضروری است که با واژه‌ی معادل با عصمت آشنا شویم تا مسئله عصمت امام به‌درستی تبیین شود:

۱. واژه‌های معادل (هم‌ردیف) با عصمت

تنزیه

عالمان مسلمان گاه به‌جای مفهوم عصمت از واژه‌ای مانند «تنزیه» بهره‌جسته و آن‌را

به‌عنوان آثارشان قرار داده‌اند. همان‌طور که سید مرتضی کتاب ماندگارش را درباره عصمت پیامبران^(ع) تنزیه الانبیاء نامیده است، از این مطلب می‌توان دریافت که واژه تنزیه، هم‌ردیف با معنای عصمت در فرهنگ‌نامه اعتقادهای اسلامی است. لغت‌دانان زبان عرب، تنزیه را از ریشه «نزه» به معنای «دور شدن از یک مکان و غیر آن» دانسته‌اند (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق: ماده نزه؛ زبیدی، ۱۴۱۴ ق: ماده نزه).

از این رو وقتی گفته می‌شود «رجل نزه الخلق» به معنای آن است که شخصی خودش را از امور بی‌ارزش دور داشت. ابن‌درید از قدیمی‌ترین لغت‌نویسان زبان عرب نیز گفته است: «نزه النفس» معنایش این است که انسان جان و روان خود را از کار بی‌ارزش رها ساخت (۱۴۲۶ ق: ماده نزه).

اما فرهنگ‌نویسان فارسی‌زبان، تنزیه را عبارت از «روی گرداندن»، «دور داشتن خود از زشتی و بدی»، «دور و پاک کردن از چیزهای زشت و ناپاک»، «پارسایی و پاکدامنی» و «پاک و بی‌آلایش» دانسته‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳: ماده نزه؛ انوری، ۱۳۸۱: ماده نزه).

به‌عنوان نمونه، در زیارت جامعه‌ای که از امام هادی^(ع) نقل شده است می‌خوانیم:

اللّٰهُمَّ اجْعَلْ أَفْضَلْ صَلَوَاتِكَ... عَلِي سَيِّدِنَا مُحَمَّدَ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ... المَعصُومِ مِنْ كُلِّ خَطَاٍ وَ زَلَلِ الْمُنْزَهَةِ مِنْ كُلِّ دَنْسٍ وَ خَطَلٍ؛ خدایا بهترین درودهایت را بر سرور ما محمد، بنده و رسولت بفرست... آن‌که معصوم از هر خطا و لغزشی بود و منزّه از هرگونه آلودگی و سبکسری (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۹۹: ۱۷۸).

توفیق

برخی علمای اسلامی، واژه «توفیق» را معادل و مساوی با اصطلاح عصمت دانسته‌اند (مفید، ۱۴۱۳ ق: ۶۷)، اما از علمای معتزلی نقل شده است که بین اصطلاح «عصمت» و «توفیق» تفاوت قائل شده‌اند، به این صورت که نخست «لطف» را به چیزی تعریف کرده‌اند که وقتی خداوند آن‌را در حق کسی انجام دهد، آن شخص اختیار واجبی را انجام خواهد داد یا حرامی را ترک خواهد کرد، سپس گفته‌اند لطفی که سبب ترک حرام می‌شود، عصمت

نامیده می‌شود (نفتازانی، ۱۴۲۲ ق، ج ۴: ۳۱۲)، یعنی لطف، مقدمه عصمت است، نه توفیق. شاید بتوان گفت منشأ این کاربرد، روایت‌هایی است که در کنار واژه عصمت، لغت توفیق و مشتقات آن را نیز به کار برده‌اند؛ در این زمینه دو نمونه را یادآور می‌شویم:

(الف) امام صادق^(ع) درباره رسول گرامی اسلام^(ص) می‌فرماید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ^(ص) كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفِّقًا مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَلَا يَخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِّمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ؛ رسول خدا^(ص) برخوردار از راهنمایی و توفیق الهی بودند و مؤید به روح القدس، لغزش و خطایی در هر آنچه که به واسطه آنها، امور مردم را اداره می‌کردند، نداشتند (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ۲۶۶).

(ب) امام رضا^(ع) در تبیین مقام امام و امامت می‌فرماید: «و هو مَعْصُومٌ مُؤَيِّدٌ مُوَفِّقٌ مُسَدِّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعِثَارِ...؛ امام، معصوم است و برخوردار از تأیید، توفیق و راهنمایی‌های الهی و از هر خطا و لغزشی در امان است» (همان: ۲۰۳).

البته باید توضیح داد که در این احادیث، توفیق به تنهایی معادل عصمت در نظر گرفته نشده؛ بلکه توفیقی که همراه تأیید و تسدید است.

تسدید

در فرهنگ‌نامه‌های لغت عرب، «تسدید» از «سد» و «سواد»، به کسر سین و «سدد» به معنای «چیزی که پرده و مانع میان دو چیز باشد» و «پایداری و استواری نفوذناپذیر»، «بر پا داشتن» و «قصد و طلب کردن خواه به آن برسد یا نرسد» دانسته شده است (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲ ش: ماده سدد؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ ق: ماده سدد).

در لغت‌نامه‌های فارسی معانی ذیل برای این واژه آمده است: «توفیق دادن، نیکو کردن، ارشاد کردن در کردار و گفتار، راست گرداندن، راست کردن، راه راستی و درستی و هدایت کردن» (دهخدا، ۱۳۷۳: ماده سدد؛ انوری، ۱۳۸۱: ماده سدد).

براساس آنچه در معنای تسدید آمد، می‌توان دریافت که پیامبران و امامان^(ع)، در گفتار و کردارشان دارای حالت وصفی پایدار و استوارند که جز راستی و درستی در آن راه ندارد و

این معنا از تسدید با مفهوم عصمت پیوندی پیوسته پیدا می‌کند، هرچند این واژه نیز همراه تأیید و توفیق است که به معنی عصمت نزدیک می‌شود.

تأیید

این واژه از ریشه «أید» به فتح همزه و سکون یاء، به معنای «نیروی قوی» و «نیرومند کردن»، «نیرو و قوت دادن»، درست و متناسب تشخیص دادن سخن یا عملی، نیرو دادن و اسباب موفقیت را فراهم کردن آمده است (راغب‌اصفهانی، ۱۳۶۲: ماده‌ آید؛ جوهری، ۱۴۰۷، ق، ج ۲: ۴۴۳).

از معنای «تأیید» استفاده می‌شود برای اینکه فرستادگان خدای متعال و جانشینان شایسته آنان از یک نیرو و قدرت درونی برخوردارند و از آن می‌توانند سخن و عملی را درست بفهمند و صحیح تشخیص دهند، در نتیجه دچار خطا و اشتباه نشوند و این تعریف از تأیید، ارتباط این واژه را با عصمت روشن می‌کند.

تطهیر

لغت‌نویسان، بنیان اصلی این لفظ را از «طهر» به ضم طاء و سکون هاء و «طهاره» به معنای «پاک شدن» و «پاکیزگی» دانسته‌اند (راغب‌اصفهانی، ۱۳۶۲: ماده‌ طهر؛ جوهری، ۱۴۰۷، ق: ماده‌ طهر).

نکته دیگر آنکه، مقصود از پاک گرداندن، آراستگی ظاهری و پاکی باطنی است، این پاکی اختصاص به پیامبران خدای متعال و امامان معصوم^(ع) دارد و از این رو ارتباط و تعامل این معنا با عصمت روشن می‌شود.

مخلص / مخلصین

نزدیک‌ترین معنا به تعریف عصمت، لفظ «مخلص» بوده و این لفظ در فرازی از قصه پرماجرایی شیطان بازگو شده و چنین آمده است: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص / ۸۳-۸۲)، واژه «مخلص» اسم مفعول از ریشه «خلوص» و «خلاص» به معنای «صاف و خالص از هر چیز ناصواب» آمده است (راغب‌اصفهانی، ۱۳۶۲: ماده

خلص؛ جوهری، ۱۴۰۷ ق: ماده طهر)، خداوند بزرگ با یادکرد این صفت برای بندگان و فرستادگانش، به ستایش از آنان پرداخته و جایگاه والای آنان را به مردم نشان داده است. حال با توجه به این عبارت حضرت «مَعْصُومٌ... مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ»، علمای شیعه بر این باورند که همه گناهان، بزرگانند و صغیره نامیدن برخی از آنها، به منزله کوچک بودنشان نیست؛ بلکه در مقایسه با گناهان کبیره است.

در اندیشه شیخ طوسی، امام از همه گناهان کبیره و صغیره معصوم است و در عبارت‌هایی که در ادامه از وی نقل خواهد شد، روشن می‌شود که ایشان نه تنها امامان را از همه گناهان معصوم می‌داند، بلکه عصمت از گناه را برای متصدی منصب امامت، امری ضروری به‌شمار می‌آورد. شیخ طوسی در این باره می‌گوید: «و الأئمة المنتجبين الذين لا يجوز عليهم الخطأ و لا فعل القبيح لا صغيرا ولا كبيرا...» (بی‌تا: ج ۸: ۴۲۹).

استفاده از واژگانی همچون جواز و عدم جواز صدور گناه از امام، بیانگر اعتقاد به لزوم عصمت امام از گناه در اندیشه مرحوم شیخ است.

شیخ طوسی در این باره میان پیش از امامت و پس از آن، تفاوتی نگذاشته و در هر دو زمان، امام را از همه گناهان، معصوم دانسته است. این نظریه را می‌توان از عبارت زیر به‌دست آورد که وی پس از بیان برهان بر عصمت امام از گناه پس از تصدی منصب امامت، می‌نویسد: «اما عصمت امام... پیش از حال امامت، از دلیل دیگری دانسته می‌شود» (۱۳۶۲: ۳۶۱)؛ نظریه‌ای که براساس منابع موجود، برای نخستین بار مرحوم شیخ طوسی در کلام شیعه مطرح کرده است، امام را نه تنها پیش از تصدی منصب امامت که از آغاز عمر تا پایان معصوم می‌داند، در آنجا که می‌گوید: «الإمامُ مَعْصُومٌ مِنْ أَوَّلِ عُمَرِهِ إِلَى آخِرِهِ فِي أَقْوَالِهِ وَ أَعْمَالِهِ وَ تَرْوِكِهِ ...» (۱۴۱۰ ق: ۹۸).

افزون بر آن، شیخ طوسی، از کسانی است که پیامبر (ص) و به تبع آن، امام را از گناه سهوی نیز معصوم دانسته است، در آنجا که می‌گوید: «النبي يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا مِنَ الْقَبَائِحِ كُلِّهَا صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا عَلَى طَرِيقِ السَّهْوِ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ» (همان: ۱۰۶).

ایشان به طور کلی پیامبر و به تبع آن، امام را از هر عملی که موجب رویگردانی و نفرت مردم از آنان شود، اگرچه آن عمل قبیح نباشد، معصوم دانسته است، آنجا که می گوید: «قد لا یقع من الانبیاء و المرسلین و الائمه ما ینفر عن قبول اقوالهم و ان لم یکن ذلک قبیحا» (طوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲: ۵۶۸-۵۶۶).

با این توضیحات روشن می شود که در اندیشه شیخ طوسی و قبل از وی شیخ مفید، امام به طور ضروری و وجوبی از آغاز عمر تا پایان از گناهان سهوی و عمدی معصوم است.

۲. تبیین چگونگی تحقق عصمت

حال با توجه به مطالب بیان شده، چگونه ممکن است انسانی در برابر گناه معصوم باشد و حتی فکر و خیال انجام گناه در وجودش راه پیدا نکند؟ در پاسخ این سؤال می گوئیم خود ما در اموری که علممان از مغز به دل برسد و به اصطلاح به یقین برسیم، مرتکب خلاف و خطایی نمی شویم، آیا هیچ انسان عاقلی به فکر خوردن آتش و کثافت می افتد؟ آیا هیچ انسان باشعوری خود را در گودالی از آتش می اندازد یا کاسه‌ای پر از زهر را می نوشد؟ حتماً در جواب این سؤال خواهید گفت هیچ عاقلی این کارها را نمی کند و حتی آرزو یا فکر آنرا هم در سر ندارد و اگر کسی چنین کرد، مبتلا به یک نوع بیماری است، در نتیجه هر انسان عاقلی در برابر چنین اعمالی، یک نوع مصونیت یا به تعبیر دیگر، نوعی عصمت دارد و اگر از شما پرسند چرا انسان در مقابل این کارها معصوم است، می گوئید به علت اینکه عیب و ضرر حتمی آنها را باور دارد و می داند که ارتکاب آن اعمال، جز نابودی و نیستی چیزی به دنبال ندارد. بنابراین اگر انسان به مفاسد و زیانهای گناه، یقین و باور پیدا کند، با غلبه نیروی عقل بر شهوتها هرگز گرد گناه نمی چرخد و حتی فکر آنرا در سر راه نمی دهد، چنین انسانی چنان به خدا و دادگاه عدل او، ایمان و یقین دارد که گویی همه آنها را در برابر چشمان خود می بیند. برای چنین کسی، گناه و حرام، همان آتش و زهر کشنده است، پس هرگز به آن نزدیک نمی شود و خود را آلوده نمی کند، پیامبران و اولیای الهی با

این یقین و اعتماد که به نتیجه و آثار گناه داشتند، نه تنها از گناه، بلکه از فکر گناهان به دور بودند (قائمی، ۱۳۹۰: ۹۸).

به روایتی از امام علی^(ع) دقت کنیم که فرمودند:

مَنْ أَيْقَنَ أَنَّهُ يُفَارِقُ الْأَحْيَابَ وَيَسْكُنُ التُّرَابَ وَيُوجِدُ الْحِسَابَ وَيَسْتَعْنِي عَمَّا خَلَفَ
وَيَقْتَرِ إِلَى مَا قَدَّمَ كَانَ حَرِيًّا بِقَصْرِ الْأَمَلِ وَطُولِ الْعَمَلِ؛ هر کس یقین پیدا کند که حتماً از
دوستان جدا، در خاک ساکن و با حساب روبرو می‌شود و از آنچه گذاشته بی‌نیاز و به آنچه
پیش فرستاده محتاج می‌شود، حتماً آرزویش کوتاه و عملش طولانی می‌شود (مجلسی،
۱۴۰۳ ق، ج ۷۳: ۱۶۷).

۳. عصمت، لطف و موهبت باطنی خداوند به امامان معصوم^(ع):

عده‌ای از متکلمان اسلامی بر این باورند که لطف خدای بزرگ سر منشأ اصلی ارتباط ناگسسته میان عصمت و عمل اختیاری معصومان^(ع) است؛ اما این لطف، وابسته و پیوسته به چند عامل است که عبارت‌اند از:

الف) معصومین^(ع) نسبت به دیگر انسان‌ها از خصوصیات و امتیازهای خاصی برخوردارند و خداوند، شرایط و وضعیت جسمانی و روانی آنان را به گونه‌ای تنظیم کرده که هرگز به سوی گناه کشیده نمی‌شوند.

ب) معصومین^(ع) از دانش و بینشی برخوردارند که می‌توانند از راه آن کیفر، اعمال گناه‌آلود را ببینند و بشناسند و همین شناخت، سبب می‌شود تا رو به اطاعت آورده و از معصیت پرهیزند.

ج) معصومین^(ع) همواره با وحی و الهام از دستورهای الهی آگاه می‌شوند و همین مسئله، باعث شناخت زشتی و کیفر گناهان از یک سو و زیبایی و پاداش فرمانبرداری از سوی دیگر می‌شود و بدین سان آنان به اطاعت رو می‌آورند و از کار گناه‌آلود روگردان می‌شوند.

د) اینان در صورتی که از روی فراموشی مرتکب خطا و اشتباه در گفتار یا رفتارشان شوند یا ترک اولی نمایند، خداوند بزرگ و بخشنده، آنان را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد

و به سرانجام کارهایشان آگاه می‌کند (حلی، ۱۳۷۸: ۲۷۸).

مرحوم سید مرتضی در این باره گفته است: «إعلم! أنّ العصمة هي اللطف يفعله تعالى فيختار العبد عنده الامتناع من فعل القبيح؛ بدان که عصمت عبارت است از لطفی که خداوند در مورد بنده خود انجام می‌دهد و به واسطه آن، انسان از فعل قبیح امتناع می‌ورزد» (علم‌الهدی، ۱۴۰۵، ج ۳: ۳۲۶).

وی، آنگاه به ریشه لغوی عصمت که به معنای منع بوده، اشاره کرده و گفته است: «در اصطلاح متکلمان، این معنا، کاربرد خاصی پیدا کرده و آن عبارت است از خودداری اختیاری انسان از گناه به واسطه لطفی که خداوند در حق او انجام داده است» (همان). شیخ طوسی هم درباره عوامل عصمت گفته است: «بر مبنای عقیده معتزله، خداوند در حق معصوم، لطفی را اعمال می‌کند که با وجود آن، داعی بر ترک واجب و فعل معصیت ندارد، اگرچه بر انجام آن تواناست» (۱۴۱۰ق: ۳۶۹).

این تعریف یادشده از طوسی اختصاص به معتزله ندارد؛ بلکه مورد قبول متکلمان امامیه نیز است. این تعریف بر مبنای قاعده لطف است که متکلمان امامیه و معتزله بر آن توافق دارند، چنان‌که فاضل مقداد گفته است:

اصحاب ما و دیگر متکلمان عدلیه در تعریف عصمت گفته‌اند: عصمت، لطفی است که خداوند به مکلف ارزانی می‌دارد، به گونه‌ای که صدور معصیت از وی ممتنع می‌شود؛ زیرا با وجود لطف، داعی بر انجام گناه ندارد؛ بلکه صارف از آن در او موجود است؛ اگرچه بر انجام گناه توانایی دارد؛ بر این اساس، صدور معصیت از معصوم به لحاظ قدرت او ممکن است و به لحاظ نداشتن داعی بر گناه و وجود صارف از آن، ممتنع خواهد بود (سیوری، ۱۴۲۲ ق: ۳۴۳).

ابن میثم بحرانی، برهان لطف و وجوب امامت معصوم را با توجه به تکالیف شرعی تقریر کرده و گفته است:

إنّ نصب الإمام لطف من فعل الله تعالى في أداء الواجبات الشرعيّة التكليفية وكلّ لطف بالصفه المذكور فواجب في حكمه الله تعالى... فنصب الإمام المذكور واجب من الله في كلّ زمان

التکلیف؛ نصب امام معصوم، لطفی است از جانب خداوند در انجام دادن واجبات و تکالیف شرعی و انجام دادن هر لطفی با ویژگی یادشده، به مقتضای حکمت الهی واجب است. پس نصب امام از جانب خداوند تا وقتی که تکلیف باقی است، واجب است (۱۴۰۶ ق: ۱۷۵).

شیخ مفید نیز در این باره می نویسد:

از آنجا که عصمت، لطف خداوند و صفتی است که هر گاه خداوند آن را به بنده ای عطا کند، بنده با آن، نافرمانی او را اختیار نمی کند و این، از حال همه خلق دانسته نمی شود، بلکه در اهل «صفوه» و «اخیار» چنین ویژگی وجود دارد. خداوند متعال در این باره می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ» (انبیاء/۱۰۱): «وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلِيَّ عَلِيَّ الْعَالِمِينَ» (دخان/۳۲) و «وَأُولَئِكَ عِنْدَنَا مِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ» (ص ۴۷۱)، (۱۴۱۳ ق: ۱۲۸).

و در ادامه می گویند:

پیامبران و امامان^(ع) بعد از ایشان در حالت رسالت و امامت از همه گناهان کبیره و صغیره معصوم هستند، عقل، ترک مستحبی را بدون قصد تقصیر و معصیت بر ایشان ممکن می داند و ترک واجب را بر ایشان جایز نمی داند. البته پیامبران و امامان^(ع) بعد از او از ترک مستحب و واجب، پیش از حالت امامت و بعد از آن نیز سالم و مبرا بودند و توصیف ایشان به کمال در همه احوال یقینی است (همان: ۱۳۰-۱۲۹).

نتیجه گیری

از آنجا که بشر همواره نیاز به امام و رهبری دارد و این ضرورت عقلی است، بر خداوند واجب است که شخصی را به عنوان امام و رهبر جامعه نصب کند که دارای صفات ویژه باشد. همچنین از آنجا که نصب امام، لطفی از طرف خداوند است، شرایط خاص و حساسی را می طلبد، از جمله أعلم بودن نسبت به افراد جامعه و داشتن عصمت از طرف خداوند.

۱. أعلم بودن امام

این صفت با توجه به آیات و روایت های رسیده و همچنین استدلال منطقی عالمان امامیه با توجه به این نصوص ثابت می کند، که ۱. أعلم بودن امام، از صفات ضروری و لاینفک

امامت و رهبری جامعه بوده؛ ۲. أعلم بودن امام، نه تنها از طرف خداوند، بلکه متصل به علم خداوند است.

۲. عصمت داشتن

این صفت نیز با توجه به آیات و روایت‌ها و همچنین استدلال منطقی عالمان امامیه با توجه به این نصوص ثابت می‌کند که ۱. عصمت امام، یک صفت ضروری و لطفی از طرف خداوند در اداره و رهبری جامعه است؛ ۲. عصمت نداشتن امام، نه تنها خود را دچار اشتباه و گمراهی می‌کند بلکه افراد جامعه را به گمراهی و تباهی می‌کشاند که نمونه آن در گذر تاریخ به وفور وجود دارد.

بنابراین، این دو صفت که در کلام امام رضا^(ع) روایت شد، از جمله صفاتی بوده که لازمه رهبری جامعه است و وجودش تنها از طرف خداوند و به نص است که این در روایت‌های رسیده از پیامبر و امامان معصوم^(ع) به وضوح دیده می‌شود.

منابع و مأخذ

- القرآن الکریم*، (۱۴۱۵ق). مترجم محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن الکریم.
- آلوسی، محمود بن عبدالله، (۱۴۱۴ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید هبه الله، (۱۴۰۴ق). *شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید*. قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.
- ابن درید، محمد بن حسن، (۱۴۲۶ق). *جمهره اللغه*. ایران: التابعه للاستاتة الرضویه.
- ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق). *مقیس اللغه*. قم: مرکز نشر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
- اردبیلی، محمد بن علی، (۱۴۰۳ق). *جامع الرواه*. قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی نجفی.
- انوری، حسن، (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- بحرانی، میثم بن علی، (۱۴۰۶ق). *قواعد المرام فی علم الکلام*. قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی نجفی.
- بهبودی، محمدباقر، (۱۳۶۳). *گزیده کافی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق). *انوار التنزیل و اسرار التأویل*. محقق محمد عبدالرحمن مرعشی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- فتازانی، سعدالدین، (۱۴۲۲ق). *شرح المقاصد*. قم: منشورات الشریف الرضی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۷ق). *الصحاح*. بیروت: دارالعلم للملایین.
- حرانی، ابومحمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه، (۱۳۸۹). *تحف العقول عن آل الرسول*. مترجم احمد جنتی، چاپ سوم، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- حرعاملی، محمد بن حسن، (۱۴۲۴ق). *وسائل الشیعه*. چاپ دوم، بیروت: آل البيت لاحیاء التراث.
- حرعاملی، محمد بن حسن، (۱۴۲۵ق). *إثبات الهداه بالنصوص والمعجزات*. بیروت: علمی.
- حسینی مرعشی، نورالله، (بی تا). *احقاق الحق*. تهران: اسلامیة.
- حلی، حسن بن یوسف، (۱۳۷۸). *کشف المراد*. قم: دارالفکر.
- خزازازی، علی بن محمد، (۱۴۰۱ق). *کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر*. قم: بیدار.
- خوئی، أبوالقاسم، (۱۳۷۱). *معجم رجال الحدیث*. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳). *لغت نامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۶۲). *مفردات الفاظ القرآن*. تهران: المکتبه المرتضویه.
- رستمی، محمدزمان، (۱۳۸۸). *علم امام*. قم: بوستان کتاب.

- زیبیدی، محمدمرتضی، (۱۴۱۴ق). *تاج العروس*. بیروت: دارالفکر.
- زحیلی، وهبه بن مصطفی، (۱۴۱۸ق). *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج*. بیروت: دارالفکر المعاصر.
- سیوری، فاضل مقداد، (۱۴۲۲ق). *اللوامع الالهیه*. قم: مکتب الاعلام الإسلامی.
- سیوطی، جلال الدین، (۱۴۲۱ق). *الدر المنثور*. بیروت: دار احیاء التراث.
- شهیدثانی، زین الدین بن علی العاملی، (۱۴۲۳ق). *البدایه فی علم الدرایه*. چاپ اول، قم: بوستان کتاب.
- صدوق، محمدبن علی، (۱۳۷۸). *عیون أخبار الرضا*. تهران: جهان.
- صدوق، محمدبن علی، (۱۳۸۹). *معانی الاخبار*. مترجم حمیدرضا شیخی و مقدمه صمد عبداللهی عابد، چاپ اول، قم: ارمغان طوبی.
- صدوق، محمدبن علی، (۱۳۹۵). *کمال الدین و تمام النعمه*. قم: دارالکتاب الإسلامیه.
- صدوق، محمدبن علی، (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*. قم: جامعه مدرسین.
- صفار، محمدبن حسن، (۱۴۰۴ق). *بصائر الدرجات*. قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی نجفی.
- طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: ناصر خسرو.
- طبری، محمدبن جریر، (۱۴۱۲ق). *تاریخ الامم و الملوک*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- طوسی، محمدبن حسن، (۱۳۷۳). *الرجال*. قم: الإسلامی.
- طوسی، محمدبن حسن، (۱۳۶۲). *تمهید الاصول فی علم الکلام*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۰۵ق). *تلخیص الشافی*. نجف: مکتبه العلمی الطوسی و بحر العلوم.
- طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۱۰ق). *الرسائل العشر*. قم: جامعه مدرسین.
- طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۱۱ق). *الغیبه*. قم: دارالمعارف الإسلامیه.
- طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۱۷ق). *العدة فی اصول الفقه*. قم: ستاره.
- طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۲۰ق). *فهرست*. قم: ستاره.
- طوسی، محمدبن حسن، (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عظیمی فر، علیرضا، (۱۳۸۹). *قرآن و عصمت أهل بیت (ع)*. قم: مهر امیرالمؤمنین (ع).
- علم الهدی، سیدمرتضی، (۱۴۰۵ق). *الرسائل*. قم: دارالقرآن الکریم.
- فاریاب، محمدحسین، (۱۳۹۱). *معنا و چیستی امامت در قرآن*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- قائمی، اصغر، (۱۳۹۰). *اصول اعتقادات*. قم: ادباء.

- کشی، محمدبن عمر، (۱۳۶۳). *الرجال*. قم: آل البيت.
- کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۴۳۰ق). *الکافی*. قم: دارالحديث للطباعة و النشر.
- گنابادی، سلطان محمد، (۱۴۰۸ق). *بیان السعاده فی مقامات العبادہ*. بیروت: الأعلمی.
- مازندرانی، مولی محمدصالح، (۱۴۲۹ق). *شرح اصول کافی*. تعلیق میرزا ابوالحسن شعرانی و محقق سید علی عاشور، چاپ دوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی و التاریخ العربی.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق). *بحارالانوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق). *مرآة العقول فی شرح أخبار الرسول*. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- مراغی، احمدبن مصطفی، (بی تا). *تفسیر المراغی*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۷۴). *آموزش عقاید*. چاپ سیزدهم، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- مظفر، محمدحسن، (۱۳۹۶ق). *دلایل الصادق*. الطبعة الثالثة، قاهره: دارالعلم للطباعة.
- مفید، محمدبن نعمان، (۱۴۱۳ق). *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*. قم: کنگره شیخ مفید.
- مفید، محمدبن نعمان، (۱۴۱۳ق). *اوائیل المقالات*. قم: کنگره شیخ مفید.
- نجاشی، احمدبن علی، (۱۳۶۵). *الرجال*. قم: الاسلامی.